

بحران هویت ملی و شکاف دولت و ملت در عصر جهانی شدن: نقش زبان و مذهب در بحث هویت ملی در تاجیکستان و قزاقستان

دکتر سید عبدالعلی قوام*

ندا محمد**

چکیده

هویت به عنوان سازمان دهنده معنا، نقش، کارکردها و هسته نظام اجتماعی یکی از مهمترین مباحثی است که بشر در طول حیات خود به طرق گوناگون در پی حفظ و تعریف آن بوده است. در جریان جهانی شدن و مباحث ساختار شکنانه پست مدرنیسم نیز یکی از مهمترین مسائلی که دستخوش تحول و دگرگونی شده، هویت است. بدین طریق هویتها کارکرد مذکور را تا حد زیادی از دست داده و این تحول عامل نوعی بحران هویتی شده است. مهمترین نوع هویت به عنوان نماد انسجام جمعی هویت ملی است. در این حال دولتهایی که تا دیروز نقش برجسته ای در حفظ انسجام و تعریف هویت ملی داشته کارکرد خود را از دست داده و سعی در حفظ قدرت خود با ایجاد یک نظام معنایی محدود شده به دولت می نمایند و سعی دارند تا تعریف جامعی از هویت برساخته خود ارائه

* استاد دانشگاه شهید بهشتی، گروه علوم سیاسی، تهران، ایران

** دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

داده و با قدرت تحمیل، سرکوب و ارباب این هویت برساخته دولتی را به عنوان نمادی از هویت ملی جامعه نمایش دهند در حالی که ممکن است مولفه های هویتی تعیین شده توسط چنین دولتهایی با مولفه های هویت ملی جامعه چنان متفاوت و حتی متضاد باشد که برای حل این تعارض اقدام به ایدئولوژیک نمودن معانی تعریف شده توسط دولت با استفاده از ابزارهای گوناگونی چون عمل خشونت آمیز، سانسور، ارباب و غیره نمایند. این امر در بلند مدت می تواند عامل جدایی دولت از بستر جامعه و افزایش استقلال عمل آن و در نهایت شکاف دولت و ملت شود.

واژگان کلیدی: هویت، بحران هویت، هویت ملی، هویت دولتی، دولت، ملت، جهانی شدن، شکاف دولت و ملت

مقدمه

هویت بخش جدا نشدنی و به نوعی معرف موجودیت و کیستی و چیستی انسان است. از طریق هویت است که هر فرد می تواند خود را شناسایی کرده و به دیگران بشناساند و در واقع هویت وجه تمایز هر فرد از افراد دیگر است. اگر این تعریف را به یک جمع کثیری چون ملت تعمیم دهیم در واقع هویت ملی نیز معرف خصایص یک ملت و وجه تمایز آن با سایر ملل است. امروز با بحث جهانی شدن بسیاری بر این اعتقادند که مفاهیمی چون هویت که مشخص کننده یک امر خاص است دیگر معنا ندارد. این گروه هویتها را سیال و بی حد و مرز می دانند. همچنین معتقدند که دولت و ملت نیز مفاهیمی کلی و انتزاعی هستند که رنگ باخته و بنابر این هویت ملی به عنوان نماد ویژگی های خاص یک ملت نیز بی معناست. از سوی دیگر عده ای بر این باورند که جریان جهانی شدن موج جدیدی از امپریالیسم برای استثمار بیشتر جهان سوم است. اینان معتقدند که غرب سعی دارد از طریق گسترش ارتباطات، رسانه ها، اینترنت و غیره فرهنگ ملل جهان سوم را هدف قرار داده و آنرا مورد تهاجم قرار دهند و در این حال فرهنگ ملل جهان سوم استثمار می شود (قاسمی، ۱۳۸۳: ۱۵۷-۱۶۰). به تعبیر دیوید هلد نظم بین المللی در حال حاضر به واسطه دولت و ساختارهای متکثر مشخص می شود. در این وضع این پرسش مطرح است که آیا این نظام دوچهره راه حلی برای مسائل بنیادین تفکر سیاسی مثل اساس نظم و مدارا، دموکراسی و مسئولیت پذیری و حکومت مشروع دارد؟ (Held, 1991: 72-138). در این راستا مانوئل کاستلز می گوید که آنچه واقعا اهمیت دارد این است که نظام نوین قدرت بر اساس تکثر منابع

قدرت مشخص می‌شود و دولت ملی فقط یکی از این منابع است. از نظر وی دولتهای ملی فاقد موضوعیت شده یا از بین خواهند رفت. دولتهایی که در این دوره تاریخی هنوز قدرتمند باقی مانده مثل کره جنوبی و ژاپن از طریق یکپارچگی اجتماعی و هویت فرهنگی بدین امر نائل شده‌اند. اجتماع‌گرایی ارادی در واقع دولتها را در جامعه به تازگی جهانی شده بر می‌سازد اما طی این فرایند به طور قطع دولت ملی را تضعیف کرده و شاید خود مفهوم دولت ملی را از طریق مسخر ساختن آن به دست هویت‌های معین زیر سوال می‌برد (کاستلز، ۱۳۸۰: ج ۲ / ۳۶۳-۳۶۵).

با این تعاریف برخی از دولتها در کشورهای مذکور پیش فرضهایی را در ذهن خود ایجاد کرده، با پیش فرضهای برساخته خود اقدام به ایجاد هویت ملی می‌نمایند تا بتوانند در مقابل موج مذکور مقاومت کنند. به عبارتی دولتها سعی می‌کنند برای مقابله با جریان جهانی شدن تعریفی از خود ارائه داده تا نمایانگر ایستادگی، ثبات و نظم هویتی آنها باشد. اینان مولفه‌های هویتی خود را بر اساس تفکرات و منش خود انتخاب کرده و در این حال حق انتخاب و اختیار را از بخشی از ملت خود دریغ می‌کنند در حالی که امروز هویتها امکان ایستایی و عدم تحرک ندارند. این نوع هویت در دنیای سنت قابل طرح بوده اما با ورود به دنیای مدرن و سر برآوردن هویت‌های تازه، هویت‌های قبلی خدشه دار شد و با ورود به دنیای الکترونیک و جامعه شبکه‌ای، تکثرگرایی و نسبییت‌گرایی سر بر آورد و همین امر ما را در معرض تغییراتی پرشتاب قرار می‌دهد و هویت‌های پیشین را از ما گرفته و به جای آن نه تنها هویت تازه‌ای به ما نمی‌دهد بلکه ما را به سمت وضعیت ناپایداری سوق می‌دهد که آن را به عنوان هویت‌های متکثر، دیجیتالی، ناپایدار و یا فراهویت تعبیر کرده‌اند (علیخانی، ۱۳۸۶: ۲۱-۲۲). در این شرایط بحث مشروعیت دولت مطرح می‌گردد. دولت، قدرت یا هیئت حاکمه همان ساختار پیچیده سیاسی است که بشر برای ایجاد امنیت خود اقدام به تاسیس آن کرده است یا به خودی خود با پیدایش جوامع انسانی بوجود آمده است. مهمترین مقوله‌ای

که در این راستا مطرح می شود رابطه فرد با دولت یا قدرت است. مشروعیت یعنی توجیه حضور و پیروی از دولت از سوی اعضای ملت به شرط وجود نظم اجتماعی در سطح کلان از یک سو و حداکثر همنوایی افراد جامعه با هنجارها، ارزشها و قوانین و کارکردهای مطلوب نهادهای اجتماعی از سوی دیگر می باشد (کریمی، ۱۳۸۸: ۱۴-۱۵). حال بر خلاف نظر عده ای که معتقدند مفاهیمی چون ملت و هویت بی معنا هستند، اگر موج جهانی شدن چنان گسترش یابد که نقش کنترل گر دولت را به شدت کاهش دهد، این ملت در تضاد آیا می توانند به حیات خود به عنوان یک ملت واحد ادامه دهند؟ آیا آنقدر آگاهی دارند که بتوانند در کنار تبدیل شدن به شهروند جهانی در حفظ خاطره و تاریخ خود، هویت خود و چیستی و کیستی خود تلاش کنند؟ دنیای بدون هویت دنیای هرج و مرج و نامعلوم است و می توان گفت خطرناکتر از وضع آنارشی است (قوام، ۱۳۸۶: ۲۲۵). همانطور که ذکر شد انسان بدون هویت نمی تواند موجودیت داشته باشد. در مباحث روانشناختی فردی که هویت خود را از دست داده و دچار بحران هویتی شده به عنوان فردی بیمار تلقی می شود. حال اگر ملتی هویت نداشته و نتواند از خود تعریفی دهد، ملتی بیمار نیست؟

آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می گیرد بحث شکاف دولت و ملت بر اساس گفتمان و تعریف متفاوت از هویت ملی است که می تواند در گام اول منجر به تنشهای هویتی و در گام بعد بحران هویتی شود. همانطور که ذکر شد هویت پیش شرط هر نوع عمل بویژه عمل اجتماعی و شرط لازم توسعه است (علیخانی، ۱۳۸۶: ۲۰). لئونارد بایندر معتقد است برای رسیدن به رشد و توسعه باید از پنج بحران گذشت (بحران هویت، مشارکت، نفوذ، مشروعیت و توزیع). کشورهای توسعه یافته به بهترین نحو از بحرانهای مذکور بویژه هویت و مشروعیت گذشته اند اما تلاش کشورهای توسعه نیافته در بازسازی اسطوره های بومی و تلاش برای باز پروری سنتها نمایانگر شکست نخبگان جوامع مذکور در این زمینه است. بحرانهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مزم

در بسیاری از این کشورها ناشی از همین امر است زیرا مشروعیت دولتها که جایگاه نخبگان سیاسی است از آنجا ناشی می‌شود که بتوانند خدمات مورد علاقه مردم را تهیه کنند (زواری، ۱۳۸۳: ۲۰-۲۱) نه ایده آل‌های یک اقلیت صاحب نفوذ و قدرت را. سوال اصلی مطرح در این مقاله این است که آیا بین مشروعیت و پذیرش هویت ملی از سوی ملت ارتباطی وجود دارد یا به عبارتی آیا هویت ملی که دولت طبق مولفه‌های خاص به عنوان هویت کلان ملت خود تعریف می‌کند در صورتی که با مولفه‌های هویتی مد نظر مردم و شرایط در حال گذار بین المللی متفاوت باشد می‌تواند عامل ایجاد تنش هویت ملی شده و در نهایت بحران هویت ملی برخاسته از این تنش عامل شکاف دولت و ملت شود؟ آیا این امر بیشتر در جوامع یکپارچه به لحاظ فرهنگی، قومی، زبانی، مذهبی و... آثار منفی به جا می‌گذارد یا جوامع چند پاره؟

آسیای مرکزی

پنج کشور آسیای مرکزی - قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان - در اوایل قرن بیستم تحت کنترل اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شده و نام آنها بر اساس گروه‌های نژادی ساکن در این دولتها انتخاب شده است. این کشورها بعد از سقوط شوروی در سال ۱۹۹۱ به استقلال رسیدند. با رسیدن به استقلال پرسشهایی در زمینه‌های هویت ملی، منطقه‌ای و مذهبی در مقابل قدرت سیاسی و نحوه کنترل اجتماعی و اقتصادی آنها مطرح شد. در دوره‌ای که شوروی کنترل خود را در این کشورها حفظ کرده و در کنار آن سالهای طولانی نفوذ روسها مشکلات مهمی در تشکیلات سیاسی و اجتماعی این دولتهاست. در دوره نفوذ شوروی، واقع شدن این کشورها در منطقه استراتژیک، تاریخ غنی، منابع طبیعی گسترده نفت و گاز توجه غرب و همچنین چین را به خود جلب کرد. به هنگام استقلال نظرات زیادی در منطقه و خارج از آن در خصوص تأثیر احتمالی عامل اسلام در سیاست و جامعه بیان شد. در

تاجیکستان دولت و گروه های اسلامی، به رهبری حزب نهضت اسلامی، به زودی در مناقشه ای درگیر شدند که به وقوع جنگ داخلی در اواسط ۱۹۹۲ منجر گردید. این رویداد موجب شد تا عده ای آن را به منزله تاثیر مثبتی بر جریان موجی از بنیادگرایی اسلامی در منطقه تلقی کنند. بی تردید اسلام یکی از عوامل این مناقشه بوده ولی علت اصلی آن نبوده و در جریان کشمکش بر سر تفوق ملی که به دنبال ضعف سلطه مسکو میان گروه های مختلف منطقه ای بروز کرد، اهمیت خود را نشان داد. این کشمکش به مدت ۵ سال و به طور پراکنده ادامه یافت و سرانجام در پی امضای پیمان صلح میان گروه های مبارز در ژوئن ۱۹۹۷ رسماً به پایان رسید. نگرانی مربوط به امکان سرایت تنشهای های داخلی تاجیکستان به کشورهای همسایه تحقق نیافته، با این حال این نظریه عامل اسلامی کلید سیاست های آسیای مرکزی بوده و هنوز پا بر جاست. با پیچیده تر شدن موضوع اسلام و آثار آن در آسیای مرکزی، اغلب محققان به نتایج متفاوتی رسیده اند. با در نظر گرفتن این مشکلات، داشتن دیدگاهی وسیع از این وضعیت، تقریباً غیر ممکن به نظر می رسد. این دسته از محققان تحولات گرایش های پدید آمده در دهه ۱۹۸۰ را در قالب سه دسته بندی نشان می دهند: اسلام سنتی، اسلام مورد حمایت دولت و اسلام تندرو. مسئله دیگر بحث فعالیتهای بلشویکها بر علیه اسلام و نقش موثر آن بر زندگی سیاسی این کشورها است که به تاثیر خود بر سیاستها و استراتژیهای رهبران سیاسی شوروی در کشورهای آسیای مرکزی ادامه داد. بلافاصله بعد از استقلال، رهبران این کشورها اقدام به اتخاذ سیاستها و راهکارهایی کردند که مربوط به بحث هویت ملی بود و از جمله این سیاستها می توان به بحث مذهب بویژه اسلام اشاره کرد. آنها همچنین شاهد فعالیت گروه های مذهبی با عنوان "مانیفست بنیادگرایی دینی" یا به عبارتی "وهایت" بودند (Zelkina, 1999: 355) که این امر باعث شد تا این دولتها چنین فعالیتهایی را تهدیدی بر علیه امنیت ملی و سیاسی خود تلقی کنند.

این پنج دولت آسیای مرکزی کاملاً در محاصره ویژگی های جغرافیایی هستند و به

طور استراتژیکی بین چین در شرق، پاکستان، افغانستان و ایران در جنوب، روسیه در شمال و دریای مازندران در غرب قرار دارند. به لحاظ تاریخی این منطقه مرکز شهرنشینی، کشاورزی و مسیر تجاری مشهور به جاده ابریشم بین اروپا و چین و همچنین جنوبی ترین مسیر برای مرتبط ساختن خاورمیانه به هند محسوب می شد. این منطقه همچنین تحت تاثیر سنتهای پارسی - اسلامی در خاورمیانه و هجوم مغولها است. به علاوه تنوعات جغرافیایی مثل ارتفاعات و کوهستانها، کویر و دشتهای سرسبز بر نوع زندگی در این منطقه تاثیر به سزایی داشته است. رودخانه بزرگ آن آمودریا، سیردریا و رودخانه حاری که از دریای آرال و مازندران تغذیه می شوند، به عنوان مرزهای سیاسی، جغرافیایی و فرهنگی در طول تاریخ محسوب می شوند. به عنوان نمونه آمودریا بخش ترکی و سلطنت مغول را در آسیای مرکزی از سلطنت ایران در جنوب جدا می ساخت (Rashid, 2002: 16). بنابراین محیط های جغرافیایی گوناگون باعث شکل گیری تنوعات زیستی، کوچ نشینی، کشاورزی و تنوعات روانی و شخصیتی بسیاری شده است.

از هفتم تا ششم قبل از میلاد منطقه مذکور متعلق به اقوام ایرانی بوده است. سنتها و قومیتهای ایرانی و ترکی زمینه توسعه و گسترش گروه های کنونی ساکن در آسیای مرکزی را ایجاد کرده که از جمله آنها می توان به تاجیک ها، ترکمن ها، قرقیزها و قزاق ها اشاره کرد (Polonskaya & Malashenko, 2008: 4-5). به علاوه اسلاوها نیز در طول دوران حکومت روسها وارد این منطقه شدند (Gunn, 2003: 394). زبانهایی که اکنون در این منطقه مورد استفاده است فارسی، روسی، تاجیک و... است اما عموماً زبان محاوره ای روسی است که زبان نخبه ها و افراد برجسته محسوب می شود. به علاوه در حالیکه نامهای کنونی کشورهای آسیای مرکزی عموماً تحت تاثیر گروه های قومی متنوع و گسترده است می توان دید که این گروه ها در هر یک از این کشورها پخش شده و متعلق به یک مرز خاص نیستند (ibid: 394). ویلیام او. بیمن در مقاله

خود تحت عنوان " چالشهای هویت در جمهوری سابق تاجیکستان " معتقد است که تمام دولتهای جدید التاسیس مذکور با این شرایط با چالش ایجاد هویت ملی رو به رو بوده اند. به عنوان نمونه تاجیکستان با عامل هایی نظیر دین، سنت، زبان و ثبات منطقه ای درگیر بوده است. معمای پیچیده هویتی به قول لیوید فالرز در دو دهه اخیر ناشی از رقابتهای ملی حول مباحث اقتصادی، سیاسی و امنیتی نبوده بلکه این رقابتها به طور ناملموس تحت تاثیر نمادها بوده اند. این نمادها الهام بخش ثبات، احساسات شخصی مثل غرور، افتخار و اخلاق در زمینه مشارکت جمعی ملی، سیاسی و فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی هستند. حال مشکل زمانی بروز پیدا می کند که یک ملت دارای نمادهای گوناگون سنتی، مذهبی، زبانی، قومی و نژادی باشد و این چالش بزرگی در ساختن هویت ملی ایجاد می کند. این ملتها خود انتخاب نمی کنند که چند فرهنگی باشند بلکه تحت فشار این چند فرهنگی بودن می باید بین نمادهای گوناگون در تجلی هویت جمعی انتخاب خود را انجام دهند.

همانگونه که ذکر شد این منطقه به علت گذر جاده ابریشم از مرکز آن دارای موقعیت استراتژیک مهمی بوده است. اولین زمانی که روسها کنترل این منطقه را در اختیار گرفتند در قرن ۱۸ بوده و قزاقستان کنونی و دیگر دولتها بین ۱۸۶۴-۱۸۸۴ تسخیر شدند (Soucek, 2000: 200). شوروی نیز این کنترل را در ۱۹۱۷ به ارث برد و هفده سال حکومتش عهده دار مسئولیت کنترل سیاسی و اجتماعی این منطقه بود. در این زمان بود که شوروی " مرز دولتهای آسیای مرکزی را طراحی کرد به گونه ای که گروه های قومی از هم تفکیک شده و تبدیل به رقیب یکدیگر شدند " (Johnson, 2007: 22). در ۱۹۲۴ نقشه سیاسی موقتی برای آسیای مرکزی طراحی شد که امروز نیز به همان شکل باقی مانده و به گونه ای است که گروه های قومی در مرزهای متفاوت تفکیک شده و یک هویت ملی که قبل از آن وجود نداشت به آنها تحمیل شد اما قبل از در دوران روسها و شوروی مردم این منطقه هویت خود را ترکیبی از دین، قبیله، منطقه، نوع زندگی یا

جامعه خود تعریف می‌کردند (Bernard, 2004: 325). از سوی دیگر رابطه مردم چادر نشین دامنه کوه های شمال و کشاورزان یک جا نشین در جنوب نیز دارای اهمیت بوده است. در حالی که ایندو از هم مستقل بودند کششی نیز در بین کوچ نشینان برای ایجاد یک جامعه ثابت به چشم می‌خورد (Levi, 200: 16). به علاوه ساختار اجتماعی مردم مختلف تحت تاثیر موقعیت جغرافیایی آنها نیز بوده است. در دامنه های شمالی تاتارها، ازبکها، قزاقها، قرقیزها، اویغورها و دیگر قومیتها تبدیل به یک خانواده واحد و متحد شدند در حالیکه در مناطق یکجانشین در دره فرقانا و دیگر مناطق کشاورزی دولتی ایجاد شد که بخشی از آنها مسلمین و بخش دیگر را فرهنگهای دیگر پوشش می‌دادند (Lapidus, 2002: 355). در واقع مردم این ناحیه خود را در مقابل طایفه ها و قبایل و تفاوتهای فرهنگی و زبانی متمایز ساختند (Luong, 2004: 7).

اسلام نیز به عنوان یک حس مشترک بین مردم این ناحیه خود تبدیل به شاخه ها و انواع مختلف شد. قبل از ورود اسلام ادیان گوناگونی چون زرتشتی، بودیسم و مانیسم در کنار طبیعت پرستی در این منطقه وجود داشت که به خوبی در دیدگاه، ویژگی های روانی، نوع زندگی و اخلاق مردم تاثیر می‌گذاشت (Polonskaya & Malashenko, 2008: 4-19). ارتش توسعه طلب اعراب، اسلام را در قرن ۱۷ به این منطقه وارد کردند و در طی دو قرن بعدی جمعیت محلی به اسلام گرویدند (ICG, 2003: 1). به علاوه ویژگیهای جغرافیایی منطقه باعث شد تا اسلام به سه شاخه تبدیل شود. در بین قزاقها اسلام بخش مهمی از هویت و باور مردم شد اما زیرساخت اساسی جامعه نبود. در بین مردم قبایل و جوامع کوچ نشین مثل کشگار و صوفیان به خوبی ساختار بندی شدند. در جوامع بزرگ سازمان یافته، جوامع دولت سازی شده اسلامی از نوع خاورمیانه ای شکل گرفتند (Lapidus, 2002: 338). این نکات مهم در بحث تاجیکستان و قزاقستان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در نهایت آنچه در اینجا مورد بحث و بررسی قرار گرفت خلاصه ای از تاریخچه

شکل گیری کشورهای آسیای میانه و بررسی تاثیر زبان، قومیت، نژاد و مذهب و ویژگی های جغرافیایی در بخش بندی ها و مرزبندی های آنهاست و مشخص شد که سیاستهای شوروی باعث شده تا مردمانی که تا قبل از این دوره به عنوان یک ملت در کنار هم قرار گرفته بدون مد نظر قرار دادن تمایل و ویژگی های زبانی، قومی و نژادی در مرزهایی مجزا قرار گرفته و از هم تجزیه شوند. در بخش بعدی به طور خاص بر دو مورد تاجیکستان و قزاقستان در این زمینه تمرکز می نمائیم.

قزاقستان و تاجیکستان

در بین کشورهای آسیای مرکزی قزاقستان و تاجیکستان دارای شباهتهای بسیاری با یکدیگر هستند. اولاً هر دو دارای دولتهای سکولار می باشند. ماده یک قانون اساسی جمهوری قزاقستان در ۱۹۹۵ دولت خود را "یک دولت دموکراتیک، سکولار، قانونی و اجتماعی" می داند و ماده یک قانون اساسی تاجیکستان نیز دولت خود را "دارای حاکمیت، دموکراتیک، قانونی، سکولار و متحد" معرفی می کند و در ماده هشت می نویسد که "هیچ ایدئولوژی، چه مذهبی و غیره به عنوان ایدئولوژی غالب دولت مد نظر قرار نمی گیرد". البته تفاوتهای جغرافیایی دو کشور و الگوی زندگی مردم در نوع پذیرش اسلام در این کشورها موثر است. به علاوه از زمان استقلال تفاوتهایی نیز در توسعه اسلام در بعد سیاسی و سطوح برجسته قابل مشاهده است.

در بین پنج کشور ذکر شده قزاقستان شمالی ترین کشور و بزرگترین آنهاست و دارای چشمه های آب معدنی بزرگ و پتانسیل اقتصادی چشمگیری است. محیط جغرافیایی آن متنوع و دارای مناطق کوهستانی پر جمعیت از نواحی شرقی تا کوهپایه های غنی از انرژی غربی است. آب و هوای آن نیز متنوع است. دارای آب و هوای سیبری در مناطق صنعتی شمالی می باشد تا دشتهای خالی از سکنه و خشک مرکزی و جنوب حاصلخیز. مرزهای آن با روسیه در شمال، چین در شرق و ترکمنستان،

ازبکستان و قرقیزستان در جنوب و دریای مازندران در غرب مشترک است. در طول سیطره شوروی قزاقستان از دیگر دولتهای منطقه متمایز بود و در ۱۹۹۳ رسماً جزو کشورهای آسیای مرکزی محسوب شد. به دلیل داشتن طولانی‌ترین مرزهای مشترک با روسیه بیشترین تاثیر را از این کشور پذیرفته و در سال ۱۹۹۹ درصد جمعیتی مشتمل بود بر ۵۳٪ قزاق، ۳۰٪ روس و باقی‌اکراینی، ازبک، آلمانی، تاتار، اویغور و دیگر قبایل در کل تنها ۱۶٫۶٪ جمعیت را پوشش می‌دادند. به علاوه بین قزاق‌ها و جوامع اروپایی با قزاقها در بخش جنوبی کشور و همچنین اسلاوها در شمال مرزهای مشخص جغرافیایی وجود دارد (Dannreuther, 1994: 42).

تاجیکستان نیز جنوبی‌ترین کشور آسیای مرکزی و کوچکترین آنها نیز می‌باشد. جمعیت آن حدود ۷ میلیون نفر است. در واقع می‌توان گفت که تصنعی‌ترین دولت آسیای مرکزی که توسط شوروی تشکیل شد، ازبکستان است که بخشی از سیاست "محدود سازی قلمرو قومیتی از سوی استالین" (Dannreuther 1994, 25) محسوب می‌شود. در واقع هدف از تشکیل آن ایجاد خط حائل بین مردم فارسی زبان بود اما نتیجه آن جدایی گروه‌های قومی از هم، ازبکهای ترک زبان و تاجیکهای فارسی زبان که از ابتدا در یک منطقه ساکن بودند، و تبدیل شدن به دو کشور تاجیکستان و ازبکستان شد. محدود سازی قومیتی سال ۱۹۲۴ نه تنها به مناطق تاریخی مثل خیوه، تاشکند، سمرقند و بخارا تخصیص داده شد بلکه اکثر جمعیت این منطقه را نیز در بر گرفت. آثار آن بر تاجیکستان تبدیل شدن آن به فقیرترین و کوهستانی‌ترین منطقه بود که شرایطی را ایجاد کرد که باعث شود تاجیکها نسبت به ازبکها - فرهنگی‌ترین سرزمینهای آسیای مرکزی - نفرت پیدا کنند (ibid, 1994: 27). به علاوه این محدود سازی قلمرویی تبدیل به عاملی برای رقابت بر سر توسعه در درون سیستم شوروی گشت (Atkin, 1994: 128) و تمام این امور در نهایت منجر به شکل‌گیری جنگ داخلی در تاجیکستان بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ شد. تاجیکستان به لحاظ

جغرافیایی دارای کوهستانهای بلند و آتشفشانی است که باعث تفکیک قومیت‌های ازبک، عرب، یهودیان، قرقیزها و روسها و اسلاوها از هم می‌شود در حالی که بخش اصلی جمعیت تاجیکستان اصالتا ایرانی هستند (Uehling, 2007: 129). در واقع معمای جغرافیایی تاجیکستان این است که کوهستانهای مذکور این سرزمین را به ۳ بخش مجزا تقسیم کرده و سفر از طریق جاده‌ها تقریباً ناممکن است. به علاوه یکی از این مناطق به نام پامیر یا منطقه گرنو بدخشان است که ۹۵٪ جمعیت آن مسلمان اسماعیلی هستند که ریشه آنها به آقاخان بر می‌گردد. در حالی که سایر مناطق دارای مذهب سنی یا مذاهب دیگر هستند. این منطقه به مدت مدیدی تحت سیطره شوروی بوده و پس از فروپاشی شوروی به تاجیکستان پیوسته است. در منطقه بدخشان زبان اصلی روس یا تاجیک که زبانهای محلی هستند مورد استفاده نیست بلکه زبان مورد استفاده اینها زبانهای هندواروپایی است. می‌توان گفت که تاجیکستان کوچکترین و منزوی‌ترین کشور در بین کشورهای آسیای مرکزی است و عملاً فاقد کشاورزی و به نوعی فقیرترین کشور منطقه محسوب می‌شود. ساختار جمعیتی این کشور مشتمل است بر ۵۵٪ تاجیک، ۲۳٪ ازبک، ۱۰٪ روس و ۲٪ باقی قومیتها. تاجیکها همچنین در کشورهای همسایه نیز بویژه در ازبکستان در شهرهای تاجیک نشینی مثل سمرقند، بخارا و مناطق اطراف آن ساکن هستند. واقعیت قابل ذکر در مورد ترکیب قومی تاجیکستان این است که این کشور در واقع یک جزیره آریایی در میان دریای ترکهاست (Beeman: 2) و اکثر کشورهای همسایه آن ترک زبان هستند.

تفاوت دیگر بین دو کشور مذکور را می‌توان در بحث اسلام مورد بررسی قرار داد. اکثر قزاقها سنی مذهب هستند و اسلام بیشتر "یک پدیده فرهنگی است تا یک مذهب و ارتباط نزدیکی با ویژگی‌های هویت قومی دارد". (Trisko, 2005: 377) این امر به این دلیل است که زمانی که برای اولین بار اسلام در قرن ۹ و اوایل قرن ۱۰ با تسخیر جنوب قزاقستان توسط اعراب به این سرزمین وارد شد و مردم محلی به اسلام

گرویدند، باقی کشور بین قرن ۱۳ تا اوایل قرن ۱۹ به اسلام گرایش پیدا کردند. از سوی دیگر زندگی کوچ نشینی بخش اعظمی از جمعیت مانع از ساخت بناهایی ثابت و مشخص برای مساجد می شد و بنابراین اکثر فزاینده نوع بومی اسلام مثل باورهای خرافی، موهوم پرستی و ریشه های فرهنگی نشات گرفته از ماقبل اسلام را ترجیح می دادند (Karagiannis, 2007: 298). بعدها در طول هفت دهه سیطره شوروی زمینه توسعه اسلام در این کشور ایجاد شد. پس از اینکه اسلام به عنوان دین غالب در تاجیکستان پذیرفته شد، اکثر جمعیت مسلمین را سنی ها حدود ۹۳٪ و شیعیان حدود ۷٪ تشکیل می دادند. به علاوه اکثر تاجیکها به اسلام اهمیت زیادی می دهند اما نوع برداشت از آن بدین ترتیب است که "اسلام بخش مهمی از هویت ملی، غرور ملی، نوع زندگی و سیستم فعال ارزشها برای بی اعتبار ساختن مارکسیسم - لنینیسم قلمداد می شود" (Atkin, 1994: 138). با این وصف تاجیکها از فزاینده در این زمینه که اسلام بیشتر مرتبط با هویت قومی است تا هویت ملی متفاوت است. در دوران گورباچف فرصتی برای مردم کشورهای آسیای مرکزی ایجاد شد تا تمایلی "به زبان، سنتها و مذهب گذشته خود" (Altoma, 1994: 166) نشان دهند. در قزاقستان این امر منوط بر احیاء زبان قزاق از طریق ادبیات و تاریخ و در مناطق مذهبی علاقه و توجه به سنن اسلامی مثل ساختن مساجد، ترجمه قرآن به زبان قزاقی و روسی قابل مشاهده بود. به علاوه تلاش شد تا اسلام ملی شده و نوعی اقتدار مذهبی برای مسلمین قزاق از سال ۱۹۹۰ تا کنون شکل گرفت (Ibid: 172-173). در تاجیکستان نیز تلاش برای تجدید فرهنگ تاجیک از طریق تمرکز بر تمدن ماقبل اسلامی مثل زرتشتی گری به عنوان بخشی از فرهنگ تاجیک صورت گرفت (Atkin, 1994: 136). تمایل به فرهنگ ایرانی خود در گذشته نیز باعث شد تا برخی از ناسیونالیستهای تاجیک به ایران توجه کنند و این البته به معنی علاقه به ادغام در ایران نبود بلکه در پی آن بودند که با "قرض گرفتن حداقلی از فرهنگ و سنتها از یک محیط وسیعتر اقدام به افزایش قدرت

هویت فرهنگی خود بعد از پایان نفوذ شوروی " (Ibid: 141) نمایند. توجه به هویت ملی در تاجیکستان ریشه در علل جنگ داخلی بین سالهای ۱۹۹۲ - ۹۷ دارد. بسیاری از دلایل این تنش های ناگهانی نشات گرفته از اصول لیبرالیسم، دموکراسی و آزادی مذهب بوده است (Dannreuther, 1994: 30-31) که در دوره گورباچف رخ داد. حزب ناسیونال - دموکرات اصلی حزب رستاخیز و حزب دموکراتیک تاجیک و حزب اسلامی اصلی حزب رنسانس اسلامی بودند. زمانی که تنشها ایدئولوژیک شدند در مقابل ایدئولوژی کمونیسم این احزاب قد علم کردند اما واقعیت جنگ بر سر قدرت منطقه ای بود نه مباحث ایدئولوژیک مذهبی و ملی. حول این تنش مسئله منازعه بر سر مشروعیت ریاست جمهوری سابق حزب کمونیست - رحمان نئیوف - که به عنوان رئیس جمهور انتخاب شده، مطرح شد. درگیری بین حامیان رئیس جمهور و گروه های مخالف منجر به جنگ داخلی شد که پنج سال به طول انجامید و سرانجام با میانجی گری سازمان ملل در ۱۹۹۷ اساسنامه صلح و آشتی ملی منتج به نشستی سیاسی و نظامی در زمینه محاسبه تقسیم قدرت بین آنها گشت. از نظر یوهلینگ این تنش نشات گرفته از رقابت گروه های ذینفعی که به دنبال در دست گرفتن و کنترل دولت و منابع آن و نفوذ بر ایده ها و اصولی بود که اندیشه دولت تازه به استقلال رسیده را شامل می شد، خواه این اصول سکولار بود یا اسلامی و یا دموکراتیک بود یا اقتدار طلب (Uehling, 2007: 129). این گروه های متفاوت شامل گروه های ناسیونال - دموکرات، گروه های اسلامی و گروه های سنتی بود. همانگونه که قبلا ذکر شد، ساختار تاجیکستان به عنوان یک قلمرو واحد در دوران سیطره شوروی مشتمل بود بر گروه های قومی متفاوتی که نسلها در کنار هم همزیستی مسالمت آمیز داشته و در دوران شوروی از هم تفکیک و تبدیل به قلمروهای مجزایی شدند. بنابراین مسئله هویت ملی جزو مسائل تنش زا برای دولت و مردم تاجیکستان در دوران استقلال بود (Dannreuther, 1994: 31).

تاریخچه شکل‌گیری دو کشور تاجیکستان و قزاقستان به ما نشان می‌دهد که مباحثی چون اسلام، زبان‌های بومی و قومیت‌ها از سویی عاملی برای شکل‌گیری تنش‌های داخلی و منطقه‌ای و از سوی دیگر مانعی برای شکل‌گیری یک هویت ملی مشخص است. به عنوان نمونه زمانی که تاجیک‌های فارسی‌زبان در انتخاب بین زبان‌های روسی، تاجیک و فارسی دچار مشکل هستند و یا بحث تنوعات مذهبی چه اسلامی و چه غیر اسلامی مطرح می‌شود به نوعی می‌توان مشکلی که بر سر راه شکل‌گیری هویت ملی باقی است را درک کرد. در مبحث بعدی به بررسی نقش اسلام و دیدگاه متفاوت دولت و ملت در دو کشور مذکور می‌پردازیم.

اسلام، دولت و ملت در تاجیکستان و قزاقستان

همانطور که ذکر شد پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی، اغلب مردم آسیای مرکزی، هنوز غیر مذهبی به نظر می‌رسیدند که این امر، میراث ۷۰ سال حاکمیت کمونیستی بوده است. با این همه، در همه سطوح، انگیزه‌هایی برای افزایش نقش اسلام در جامعه وجود داشت. در دهه ۱۹۹۰ پس از فروپاشی شوروی، این فشارها، متأثر از تحولات داخلی و خارجی افزایش یافت. بسیج تشکل‌هایی با برنامه‌های سیاسی متفاوت و بینش‌های مختلف از اسلام، مجموعه پویایی از کنش‌ها و واکنش‌ها را به حرکت در آورد. افزون بر این، با پیوستن کشورهای آسیای مرکزی به جامعه بین‌المللی، واکنش آنان نسبت به اسلام، با آنچه در سایر نقاط جهان، به ویژه خاور میانه وجود داشت، شباهت می‌یافت. خصوصیات مشترک آنها شامل پذیرش و کنترل اسلام توسط نخبگان حاکم و مخالفت گروه‌های اسلامی تندرو با چنین رژیم‌هایی است.

بنابراین نوع نگرش اسلامی بین دولت و ملت در این دو کشور متفاوت است. برای عامه مردم در دو کشور - همانگونه که برای اکثر مسلمین کشورهای آسیای

مرکزی - اسلام " روشی برای زندگی است که به صورت فرهنگی کلیه شرایط زندگی یک فرد مومن را در بر می گیرد " (Haghayeghi, 1995: 39). از سوی دیگر نوع ادراک اسلامی نیز بین آنها متفاوت است. برای قزاقها با توجه به وابستگی زیاد آنها به روسها و همزیستی با اسلاوها " دیدگاه مسلمینشان دیدگاهی به شدت سکولار است " (Hassan, 2008: 96). بنابراین اسلام یک عنصر فرهنگی مهم است اما نقش عمده ای در زندگی اکثر قزاقها بازی نمی کند. باور مذهبی تاجیکها هم تا آن حدی محافظه کارانه است که تمایلی به فعالیتهای سیاسی از خود نشان نمی دهند (ICG, 2003: 13). از سوی دیگر برای رهبران سیاسی دیدگاهی دوگانه در زمینه اسلام به چشم می خورد. بدین صورت که اسلام عنصر بسیار مهمی برای هویت ملی قلمداد می شود و همزمان مذهب می تواند تهدیدی بالقوه برای قدرت و اقتدار آنها در صورتی که دستمایه ای برای گروه های اسلامی مخالف باشد، محسوب شود. در دوران سیطره شوروی اسلام برای رهبران سیاسی به گونه ای بود که توسط دولت کنترل و تنظیم می شد که در این شرایط می بایست با شرایط یک دولت سکولار و دموکراتیک هماهنگی داشته باشد. بنابراین سطحی که برای فعالیتهای مربوط به اسلام از سوی دولت اتخاذ می گشت با سطح مدیریت مذهبی شوروی بویژه از زمانی که کنترل این کشورها در اختیار شوروی قرار گرفت، یکسان بود. بعد از استقلال نیز قدرت در دست رهبران کمونیست سابق که توانسته بودند جایگاهی در احزاب کمونیست و گروه های مشابه به دست آورند، باقی ماند (Polanskaya & Malashenko, 2008: 142). نظربائف که اولین نماینده رسمی حزب کمونیست در ۱۹۸۹ در قزاقستان بود، در سال ۱۹۸۹ به ریاست جمهوری رسید. وی توانست بعد از فروپاشی شوروی نیز در سالهای ۱۹۸۹ و ۲۰۰۵ دوباره به مقام ریاست جمهوری دست پیدا کند (BBC News 2009). امومیل رخمون در تاجیکستان نیز یکی از فعالان کمونیست که به دنبال سرکوب شورشهای اسلامی در دوشنبه در اوایل دهه ۹۰ بود، به عنوان رئیس مجلس سنای تاجیکستان در

۱۹۹۲ بعد از فروپاشی شوروی برگزیده شد. وی به عنوان رئیس جمهور در سال ۱۹۹۴ انتخاب گشت و پس از آن مجدداً در سال ۱۹۹۹ به ریاست جمهوری برگزیده شد و در سال ۲۰۰۶ نیز توانست مقام ریاست جمهوری هفت ساله بعدی را به دست آورد (BBC News 2009). هر دو اینها توانستند به عنوان نمایندگان ملت خود و نمادی از اسلام باقی بمانند. نظریات رئیس جمهور قزاقستان توجه خود را به هویت اسلامی در قبال مردم قزاق توسط انجام اعمال حج، حضور در مراسم مذهبی و ساخت مساجد نشان می‌دهد (Zelkina, 1999: 365-366). دولت قزاقستان همچنین این تمایل خود را با برقرار ساختن ارتباطات نزدیکتر با کشورهای اسلامی نمایش داد هرچند که در برقرار ساختن این ارتباطات می‌بایست به تعادل روابط خود با دولتهای غیر اسلامی دیگر نیز توجه می‌نمود (Altoma, 1994: 171). دولت تاجیکستان اسلام را به صورت سمبولیک به عنوان ابزاری مشروعیت بخش مورد استفاده و نمادهای تاریخی را به عنوان مبنای اصلی هویت ملی خود پیش از مباحث اسلامی مد نظر قرار داد (ICG, 2003: 14). در این رابطه می‌توان به شباهت این حرکت به فعالیت ناسیونالیستهای تاجیک در دوران سیطره شوروی اشاره کرد که این دولت سعی کرد تا از میراث ایرانی خود برای تجدید هویت ملت از هم گسیخته اش یاری طلبد (Atkin, 1994: 136). در هر حال رهبران سیاسی هر دو کشور در حال حاضر فعالیتهای اسلامی خود را به نمایش می‌گذارند اما هر دو هنوز الگوهای متنوعی از فرهنگ شوروی را در تنظیم دیدگاه اسلامی خود به کار می‌گیرند. در این زمینه می‌توان به تعداد قوانین و قواعد مربوط به کنترل مذهب، پروژه "اسلام رسمی"، جلوگیری از مخالفان - بویژه گروه‌های اسلام‌گرا اشاره نمود (Gunn, 2003: 403). همانگونه که قبلاً گفته شد ساختار هر دو کشور مخالف فعالیتهای احزابی هستند که اساس مذهبی دارند. در ماده ۵: ۱ قانون اساسی قزاقستان در این زمینه می‌خوانیم "تشکیل تجمعات عمومی که هدف یا فعالیتی در زمینه تغییرات خشونت آمیز بر علیه نظام را دارند، خشونت بر

علیه جمهوری، به خطر انداختن امنیت دولت، تحریک اجتماعی، نژادی، ملی، مذهبی، طبقاتی و قومی ممنوع می باشد."

میزان توجه دو دولت به اسلام و فعالیتهای مذهبی آنها نیز با یکدیگر متفاوت است. در قزاقستان مجمع مخصوص مسلمین DUMK در سال ۱۹۹۰ تشکیل شد که مرکز اصلی برای تنظیم تجمعات و اعمال مذهبی و اعلام عمومی نمازهای جمعه و دیگر مراسم است. هرچند که دولت سعی دارد تا حداقل مداخله را در مسائل مذهبی داشته باشد زیرا مذهب را بزرگترین تهدید برای امنیت ملی می داند (ICG, 2003: 32). تاجیکستان برعکس قزاقستان هیچ مجمع خاص و مشخص مذهبی ندارد اما تمام نهادهای مذهبی حاضر در تاجیکستان زیرمجموعه دولت تلقی می شوند (Khalid, 2007: 186). از سوی دیگر حوزه های علمیه و دیگر نهادهای اسلامی در تاجیکستان جزو نهادهای آموزشی کشور محسوب می شوند. کمبود مدرسین کارآمد در آموزش مذهبی نیز باعث شده تا بخش عمده ای از مسلمین تاجیک برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بویژه عربستان سعودی، مصر و پاکستان مهاجرت کنند و این امر منجر به ایجاد احساس ناامنی از خطر ورود معلمین رادیکال اسلامی از این کشورها به تاجیکستان شده است (ICG, 2003: 32). نکته دیگر در این زمینه بحث گروه های مذهبی زیر زمینی است که از اوایل سال ۲۰۰۰ و با حزب التحریر الاسلامیه آغاز به فعالیت کردند که بزرگترین گروه رادیکال اسلامی است که در بین مردم به شهرت رسید. حزب التحریر توانست مورد توجه مردم عامه در هر سطحی قرار گیرد. مردمی که با شرایط نامتعادل اجتماعی - اقتصادی اند، افزایش بیکاری، فساد، مواد مخدر و الکل و افزایش جمعیت در کشور رو به رو بوده و دولت را در حل چنین معضلاتی ناکارآمد می دانستند. برای آنانی که از جنگ داخلی و کمبود دموکراسی در کشور آسیب دیده بودند حزب التحریر راه حلی غیر خشونت آمیز برای مقابله محسوب می شد. برای مردم دموکراسی بی اعتبار شده زیرا در حالی که رژیم به دنبال رسیدن به

دموکراسی، کشور در حال بازگشت به دوران اقتدارگرایی بود (Karagiannis, 2006: 13-14). ناتوانی دولت در حل مشکلات اجتماعی - اقتصادی به رقبا فرصت داد تا " ارزشهای اسلامی " مثل چند همسری، افزایش تعداد زنان با حجاب و ممانعت از محدودیت حکومتی شرکت زنان در مساجد برای اعمال مذهبی چون نماز را راس فعالیت‌های خود قرار دهند (Karagiannis, 2006: 14). در قزاقستان گروه‌های اسلامی بیشتر تلاش خود را برای کسب قدرت صرف می‌کردند و حضور و فعالیت آنها در حوزه اجتماعی بسیار کم‌رنگ بوده است. در دوران استقلال نارضایتی بخش اعظمی از جمعیت که معتقد بودند از بیشتر ثروت حاصل از نفت و گاز محروم هستند عامل رشد حزب التحریر بویژه در جنوب قزاقستان شد، (Karagiannis, 2007: 318). بنابراین هر دو دولت نتوانستند به طور موثر معضلات و نگرانی‌های مردم را حل و فصل نمایند.

در دوران استقلال دولتها با چالشهای جدی در زمینه دولت سازی - ملت سازی روبه رو بوده‌اند و زیربنای اساسی اقتصادی و سیاسی نتوانست به درستی شکل بگیرد. آنچه از این پس رخ داد تلاش دولتهای مذکور برای رسیدن به دموکراسی و سکولاریزه شدن نتیجه معکوسی را در برداشت و اقتدارگرایی بیش از پیش خودنمایی کرد و ابزار قانون توانست عاملی برای سرکوب فعالیت‌هایی باشد که ثبات کشور را تهدید می‌کردند (Trisko, 2005: 380). در دوره پس از ۱۱ سپتامبر محیط امنیتی و جنگهای آمریکا بر علیه تروریسم به دولت‌های مذکور فرصت داده شد تا برای احیاء قدرت خود گروه‌های اسلامی را تهدیدی بر علیه امنیت ملی خود معرفی کرده و از قدرتهای خارجی برای افزایش توان نظامی آنها برای مقابله با چنین تهدیدهایی کمک طلبیدند (ibid: 380). بنابراین توانستند کمک آمریکا را در زمینه اقتصادی و نظامی برای سرکوب چنین گروه‌های به دست آورند. به عنوان نمونه قزاقستان به نیروهای هوایی و دریایی و پایگاه‌های نظامی آمریکایی اجازه استفاده از خاکش را در دوران

حمله به افغانستان داد و از این طریق توانست پرستیژ بین المللی خود را افزایش دهد (ibid: 381). در پس اندیشه تهدید گروه های اسلامی از سوی دولت به نام امنیت ملی نگرانی حفظ قدرت سیاسی نهفته است. هر دو رئیس جمهور یعنی نظربائف و رخمان از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ با قدرت سر و کار داشته و عناصر کلیدی در سالهای آخر سیطره شوروی محسوب می شدند. " آنها قدرت زیادی برای حکومت توسط قدرت قانون به دست آوردند " (Kubicek 1998: 29) و در قانونی بودن اینکه توسط انتخابات دموکراتیک به قدرت رسیده باشند، شک است. به عنوان نمونه در دوران انتخابات سال ۲۰۰۴ نظربائف کلیه نیروهای مخالف را بوسیله تهدید، اجبار و ارباب تضعیف کرد (Trisko 2005, 383). این امر علامت سوالی در مقابل اندیشه دموکراتیک شدن دولتهای مذکور قرار می دهد. در قزاقستان گروه های اسلامی نقشی در کنترل قدرت سیاسی ندارند و نظربائف بیشتر بر افزایش قدرت خود و سیستم قیومیت توجه دارد تا به نتیجه رساندن تقاضا برای اصلاحات دموکراتیک (Khalid 2007: 198). تاجیکستان هرچند اجازه حضور یک حزب اسلامی را در سیستم سیاسی خود داده ولی چندان وضع بهتری از قزاقستان ندارد. به علاوه سیاست سکولار مرکز اصلی سیستم سیاسی محسوب می شود و این امر باعث می شود تا احزاب سکولار آزادی بیشتری نسبت به احزاب مذهبی داشته باشند.

در اینجا نقش اسلام در تعیین و شکل گیری هویت ملی به طور کامل مورد بررسی قرار گرفت. این بحث به ما نشان داد که مذهب یکی از عوامل عمده فاصله گرفتن دولت و ملت در قزاقستان و تاجیکستان است. بدین گونه که اسلام از یک سواپزاری برای مشروعیت بخشی به عملکرد دولت محسوب می شود و از سوی دیگر زمانی که از سوی گروه های اسلامی مخالف اتخاذ شده تهدید محسوب می گردد. همچنین اسلام در این دو کشور از مولفه های مهم هویت ملی است اما هرگز تبدیل به یک ایدئولوژی نشده و تنها عاملی برای تعدیل شکاف بین دولت و ملت است.

تاجیکستان و هویت ملی

همانطور که ذکر شد، جغرافیای تاجیکستان عملاً یک معماست و به نوعی یک جزیره آسیایی در دریای ترکها محسوب می‌شود. همچنین تاجیکستان از بحران جنگهای داخلی که ده سال به طول انجامید نیز صدمه خورده است. این بحران شامل درگیری گروه‌های مختلف نیز می‌شود. به عنوان نمونه گروه شمالی‌ها با جنوبی‌ها درگیر بوده اما به دلیل ترکیب متحدان منطقه‌ای این امر نیز به طور کامل رخ نداده است. این بحران در دوران استقلال رخ داده، زمانی که گروه‌های فاقد قدرت از زمان سیطره شوروی بر منطقه، شورش کردند. این گروه‌های صاحب قدرت تاریخی در انتخابات زمان خود پیروز شدند ولی از استفاده از پست خود ممانعت کرده و خواهان باز پس‌گیری قدرت سابق خود در شوروی شدند (Bushkov, 1997). البته این بحران به نظر امروز پایان گرفته است. از سوی دیگر رابطه بین بحران طالبان و اپوزیسیون در افغانستان نیز عامل مهمی در برقراری صلح در تاجیکستان بوده است. با برقراری صلح اکنون تاجیکها می‌توانند به مسئله مهم دولت - ملت سازی بازگردند. بر اساس اطلاعات منتشر شده کشورهای آسیای میانه به شدت از نیروهای جهانی شدن و نوسازی عقب مانده اند و بنابراین منطقی‌تر است که ملت سازی در آسیای میانه، با توجه به پایداری هویت‌های سنتی و ناتوانی مردم برای تحمل تغییرات هستی‌شناختی که برای "انگاره مفهوم ملت" لازم هستند، غیر ممکن است (دلیر پور، ۱۳۸۸: ۲۷۱). به نظر می‌رسد خود آگاهی جمعی مردم آسیای مرکزی به طور همزمان فراملی و فراملی باشد، به عبارت دیگر آنها در یک زمان مشابه خود را به عنوان تکی، لاقی یا منقیت (این را برای یاد آوری برخی از گروه‌های قومی و قبایل منطقه عنوان کردیم)؛ به عنوان ازبک، قرقیز و ترکمن؛ به عنوان آسیای میانه‌ای یا (به استثنای تاجیکها)؛ به عنوان "ترک"... می‌شناسند اگرچه این قبایل ظاهراً در بسترهای مختلف اجتماعی و سطوح مختلفی به لحاظ همگرایی اجتماعی به سر می‌برند. به علاوه مولفه اسلامی به جنبه اساسی همه

گرایشهای ملی گرا یا خودآگاهی های ملی آسیای میانه به عنوان بخشی از میراث ملی آنها - تبدیل شده بدون آنکه الزاماً بر رویه مذهبی آنها دلالت داشته باشد (Y.Ro'I, 1990: 54-59).

با این تعریف وضعیت تاجیکها از نظر ویلیام. او.بیمن استاد مردم شناسی دانشگاه براون تا حدی شبیه به مستعمره های آفریقایی است. تاجیکها توانسته اند بخشی از یک سرزمین را با جمعیتی تجزیه شده به دست آورند و به اجبار از درون این ملت تجزیه شده اقدام به ملت سازی کردند. به نظر وی رهبران شوروی تاکید داشتند که تاجیکها باید راه خود را در پیش گیرند و به آنها اجازه داده شد تا مراکز فرهنگی قدیمی خود مثل بخارا و سمرقند را در اختیار داشته باشند اما هنوز ملت سازی آنها نیازمند برخی هسته های نمادین است. تاجیکها با گزینشهای زیادی در این رابطه رو به رو هستند که می توان آنها را به قرار ذیل تقسیم بندی نمود:

۱. هویت مذهبی: بحران جنگهای داخلی در واقع دارای مبانی رقابت منطقه ای است که تاریخ آن به قرن ۱۹ بازمی گردد. به هر حال بحران شوروی رقابتی بین نیروهای سکولار و مذهبی ایجاد کرده است و آشتی دادن این دو نیرو بر سر مسئله انتخابات یعنی دولت سکولار و اپوزیسیون مسلمان تقریباً ناممکن به نظر می رسد. بررسی تاریخ اخیر دیگر ملتها مثل ترکیه، پاکستان و لیبی نشان می دهد که قدرت تا حدی ناموفق عمل کرده است. ریشه های منطقه ای بحران در تاجیکستان و بحث مشارکت نمایندگان اسلامی با قدرت سیاسی به عنوان یک مسئله بی پاسخ باقی مانده است. به گونه ای که از یک سو دولتهای اسلامی دیگر آنها را برای داشتن یک حکومت اسلامی حمایت می کنند و در داخل نیز دارای طرفدارانی هستند و از سوی دیگر دولت سکولار بسیاری از حامیان مسلمان خود را حفظ کرده است (Beeman: 6-7). اگر تاجیکستان به صورت هسته یک گروه بندی قومی منطقه ای در آید، سیاست این کشور نسبت به اسلام احتمالاً در کشورهای همسایه نیز تجلی خواهد یافت؛ چنانچه قادر به

تحکیم چنین موقعیتی نباشد، اسلام ممکن است به عنوان ابزار و عامل جدا کننده مورد استفاده قرار گیرد و دیگر کشورهای آسیای مرکزی را قادر سازد تا با اتخاذ سیاست‌های متفاوت در خصوص نقش مذهب در جامعه، از تاجیکستان فاصله بگیرند. استنباط‌های کلی روشن و قطعی درباره تاثیر عامل اسلامی بر روابط خارجی این کشورها وجود دارد. اسلام عامل اصلی نیست؛ ولی نفوذی مشخص را برای خود حفظ می‌کند. عامل اسلامی نخست در سیاست داخلی و دوم در همسایگان بلا فصل نقش دارد. نخبگان فعلی، ممکن است ادعا کنند که آنها موضع غیر دینی خود را با توجه به شکل دولت و سیاست خارجی اتخاذ کرده‌اند ولی این امکان که شاید جانشینان آنها بخواهند به معیارهای اسلامی باز گردند و این امر می‌تواند بر روابط خارجی آنها تاثیر می‌گذارد. مشارکت آینده اسلام گرایان معتدل در ائتلافات حاکم سناریویی است که غرب را نگران می‌کند ولی این مانعی غیر قابل عبور در روابط میان آسیای مرکزی و جهان غرب به نظر نمی‌رسد.

۲. هویت زبانی: انتخاب یک زبان رسمی با توجه به نظام نوشتاری برای تاجیکستان یک امر مهم بوده است. گرایش ملی‌گرایان استفاده از زبان تاجیک به عنوان زبان رسمی بوده و بسیاری از سخنرانی‌های نمایندگان حکومتی و گروه‌های اپوزیسیون نیز به همین زبان بوده است. هرچند در عمل ما شاهد تمایل بیشتری برای استفاده از زبان روسی به عنوان زبان رسمی بوده ایم. در تاجیکستان تحت سیطره شوروی حکومت، قانونی را مطرح کرد که طی آن استفاده از زبان تاجیک در مدارس اجباری شد. هر چند موانعی داشت؛ برای نمونه می‌توان گفت که هنوز تعداد زیادی از مردم در این کشور نمی‌توانند به خوبی به زبان تاجیک صحبت کنند در حالی که زبان روسی زبانی است که معمولا همه می‌توانند از آن استفاده کنند. از سویی امکانات کافی برای قانون مذکور در اختیار دولت وجود نداشت تا بتواند کلیه مقاطع تحصیلی از دبستان تا دانشگاه را به طور یکپارچه موظف به استفاده از زبان تاجیک کند. مشکل

استفاده عمومی از زبان روسی نیز این است که از دوران جنگهای داخلی آموزش زبان روسی متوقف شد و در نتیجه بسیاری از نسل جوان جمعیت در حال رشد توانایی روسی صحبت کردن را ندارند. رسانه های عمومی نیز به طور کلی دو زبانه هستند. روزنامه ها به دو زبان روسی - تاجیک نوشته و برنامه های تلویزیونی نیز به دو زبان پخش می شوند. از طرف دیگر مسئله استفاده از زبان ازبک نیز به این معضل دامن زده است. این زبان عموماً در شمال کشور مورد استفاده است و تحصیلات در این دوره به سه زبان روسی، تاجیک و ازبک صورت می گیرد و مشکلات یا فواید این امر نیز بی شک بسیار زیاد است. (Beeman: 8-9) زبان فارسی نیز که در چند قرن پیش در پهنایی گسترده از هند تا بیزانس یا روم شرقی و از دریای آرال تا خلیج فارس به عنوان زبان رسمی به کار می رفت، اکنون در برخی از مراکز اصلی فرهنگ ایرانی، بخصوص ورزودان (یا ماورالنحر)، به دلیل بی توجهی صاحب زبانان نفوذ و منزلت خود را از دست داده است. در تاجیکستان که بیشتر ادعای به بزرگداشت تمدن فرهنگ آریایی می زند، سخن و سخنوری به زبان ناب فارسی از میان رفته و اکنون شمار عمده ای از دانشمندان که باید زبان مادری خود را بهتر بلد باشند، نمی توانند بدون لکنت و اشتباه به این زبان سخن گویند. نه تنها شمار واژه و لغاتی که یک صاحب زبان در تاجیکستان همه روزه به کار می برد، اندک است، بلکه نحوه بیان اندیشه و احساساتش نیز شاید اصلاً به دلیل نداشتن همین اندیشه و احساسات درهم ریخته و در آستانه نیستی قرار دارد. از این وضع برمی آید که زبان فارسی در تاجیکستان با بحرانی عمیق گرفتار است. در زبان شناسی برای شناسایی یک لهجه از یک زبان مستقل از چهار معیار کمک گرفته می شود: تفاهم - همانندی ساختاری - پیوند یا تداوم شیوه ای تاریخ فرهنگی مشترک. بر اساس این چهار معیار هیچ بهانه علمی برای جدا و مستقل دانستن زبان تاجیکی از فارسی وجود ندارد. یک تاجیکستانی و یک ایرانی همدیگر را با اندکی کوشش به آسانی می فهمند، تفاوت زیادی در ترکیب

گفتار این دو نیز وجود ندارد، شیوه‌های مختلف فارسی از خجند تا شیراز به وسیله همانندی‌هایی به هم ارتباط یافته و در مجموع زنجیره‌ای از شیوه‌ها را تشکیل می‌کنند و در نهایت تاریخ مشترک فارسی‌زبانان را کسی نمی‌تواند انکار کند. پیش آوردن هر گونه معیار دیگری برای جدا ساختن زبان تاجیکی از فارسی از نظر زبان‌شناسی و هر فن دیگری بی‌پایه و غیرمنطقی است. اکنون زمان سیاست‌بازی‌های استعماری هم گذشته و نباید بازی‌های سیاسی تازه در پیرامون زبان ره انداخت. سیاست برهان قاطع و حقیقت‌روشن برای هیچ مسئله علمی به دست نمی‌دهد و در این زمینه اهل سیاست هم گزینه دیگری ندارند، جز این که حقانیت علمی را بپذیرند. با این حال، سیاست‌بازی‌های داخلی و خارجی در پاره پاره ساختن زبان فارسی و پارسیگویان تا این زمان نقش مؤثری داشته است. در این راه، اگر بازیگران خارجی بیشتر به جدایی و درهم شکستگی فرهنگ و ملیت ایرانی کوشیده باشند، پس بازیگران داخلی همواره به خودکشی و منفعت‌تلاش‌های بیهوده مشغول بوده‌اند. اکنون زمانی است که پاسخ روشن و درستی به سیاست‌های تبعیض‌آمیز حزب کمونیست شوروی داده و تحریفات رایج شده در آن دوران اصلاح شود.

۳. هویت منطقه‌ای: شکی نیست که فرهنگ تاجیک‌ها با فرهنگ غنی ایرانی‌گره خورده است. تا آنجا که ریشه‌های تاریخی ایرانی برای این ملت شناخته شده این تاریخ و فرهنگ برای ملت تاجیک قابل احترام است اما در بین تاجیک‌ها نسبت به ایران مدرن و بویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران شبهه‌های زیادی وجود دارد. در دوران باستان تاجیکستان، افغانستان، ترکمنستان و ازبکستان جزو نواحی شمال ایران بودند و به همین دلیل این منطقه از دیرباز به لحاظ فرهنگی دارای شباهت‌هایی با یکدیگر هستند و از جمله می‌توان به نمادهای فرهنگی مشترک مثل عید نوروز، زرتشتی‌گرایی و... اشاره کرد. مشکل اصلی تاجیک‌ها در بحث هویت‌سازی در ایران بحث مذهب است. از قرن ۱۶ تا کنون دولت مذهبی ایران شیعه اثنی عشری بوده و بعد از انقلاب

نیز دولت ایران با آموزه ولایت فقیه از سوی روحانیون تاجیکستان مورد قبول واقع نشد. بنابراین تاجیکها رابطه نزدیکی با هویت تاریخی و باستانی ایران دارند اما با مذهب و گرایشات اسلامی ایران هماهنگ نیستند (Ibid: 9-10).

در کل تاجیکستان برای ایجاد یک هویت ملی تعریف شده برای جامعه چند پاره خود سعی در گزینش بین نمادهایی کرده است که از تمدن باستانی، مذهب و نمادهای ادبی، فرهنگی، سنتی و... همچون جشنها، مراسم مذهبی و... به عاریت گرفته می شوند. یکی از نمادهایی که تاجیکستان به عنوان معرف هویتی خود به کار می گیرد جشن سامانی می باشد. این جشن بسیاری از مشکلات هویتی تاجیکستان را حل کرده است. سامانی ها سمبل فرهنگی تمدن تاجیک جلوه داده شده اند. اینها دارای مذهب سنی بودند و نوع فعالیت‌های فرهنگی، باورهای مذهبی و تمدن در بخشهای وسیعی از مناطق تاجیک نشین به چشم می خورد. از سوی دیگر سنت های کهن از طریق اموری چون بازسازی چایخانه ها در شمال دره فرقانای اسفراء توسط دولت و بازسازی مساجد تاریخی برای جشنها و کنفرانسهای مذهبی از سوی اوپوزیسیون مسلمان تجدید حیات می شوند. در این حال فرهنگ روسی و فرهنگ ایران مدرن غایب است. می توان گفت تاجیکستان به نوعی به دنبال بازسازی گذشته برای ایجاد تاجیکستان مدرن است (Ibid: 10).

ویژگی های جغرافیایی معما گونه، جنگ داخلی چند ساله، تاثیر بحران افغانستان و طالبان بر شکل گیری صلح در تاجیکستان در این بحث مورد بررسی قرار گرفت و از سوی دیگر تاثیر این عوامل، بن بست های نشات گرفته از مسائل زبانی، قومی، مذهبی و نژادی از سوی دیگر به ما نشان داد که تا چه حد این عوامل در شکل گیری یا از شکل انداختن یک هویت ملی کلان و در نتیجه افزایش یا کاهش شکاف بین دولت و ملت در تاجیکستان نقش داشته اند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی بحران هویت و بویژه نقش مذهب و زبان در شکل‌گیری یا از شکل انداختن هویت ملی در قزاقستان و تاجیکستان پرداخته شد. برای عامه مردم اسلام بخشی از سنت فرهنگی و عنصر مهم هویتی آنها است. برای دولتهای مذکور تجدید منافع اسلامی از سوی مردم منجر به دیدگاهی دوگانه در این زمینه گشته است. از یک سو اسلام ابزاری برای مشروعیت‌سازی قدرت دولت و از بین بردن شکاف بین دولت و ملت و تعدیل بحران هویت ملی و از سوی دیگر فعالیت گروه‌های اسلامی و اوبوزیسیونهای مذهبی تهدیدی برای دولت محسوب می‌شود. در پاسخ به سوالات اینکه آیا بین مشروعیت و پذیرش هویت ملی از سوی ملت ارتباطی وجود دارد یا به عبارتی آیا هویت ملی که دولت طبق مولفه‌های خاص به عنوان هویت کلان ملت خود تعریف می‌کند در صورتی که با مولفه‌های هویتی مدنظر مردم و شرایط در حال‌گذار بین‌المللی متفاوت باشد می‌تواند عامل ایجاد تنش هویت ملی شده و در نهایت بحران هویت ملی برخاسته از این تنش عامل شکاف دولت و ملت شود؟ آیا این امر بیشتر در جوامع یکپارچه به لحاظ فرهنگی، قومی، زبانی، مذهبی و... آثار منفی به جا می‌گذارد یا جوامع چندپاره؟ باید گفت که سه عامل در شکل‌گیری شکاف دولت و ملت موثر است: (۱) سرشت استبدادی حکومت، (۲) بی‌ثباتی‌های سیاسی پی‌در پی که ایندو مانع از شکل‌گیری ستهای مدنی و سیاسی بین‌اقشار مختلف جامعه می‌شود و (۳) چندگانگی‌ها و گسیختگی‌هایی که در هویت و گروه‌بندی‌های اجتماعی وجود دارد. اگر سیاستهای کنونی دولتهای مذکور ادامه یابد، فرصتهایی برای رسیدن به هویت‌نمادین ملی در تاجیکستان بوجود خواهد آمد. این امور در کوتاه مدت در واقع ادامه فعالیت دولت سکولار در هماهنگی با مذهب است. اگر فعالان مذهبی در تلاش برای ایجاد یک حکومت اسلامی باشند مسلماً دولت حاضر در تاجیکستان به روسیه در بعد نظامی و اقتصادی بیشتر وابسته خواهد شد. به علاوه رهبران این کشور به شدت از وقوع یک انقلاب اسلامی می‌ترسند و هر اقدامی انجام می‌دهند تا

این کشور در مقابل چنین تهدیدی در امان باشد. در زمینه زبان برخی بر این اعتقادند که پیش از همه باید هویت اصلی زبان فارسی در تاجیکستان به رسمیت شناخته و پرده از روی تحریف و انحرافات گذشته برداشته شود. از سوی دیگر زبان تاجیک در کنار زبان روسی مورد استفاده قرار می‌گیرد اما در برخی زمینه‌ها مردم تاجیک معتقدند زبان روسی زبان محاوره‌ای مفیدی در برقراری ارتباطات منطقه‌ای است. در بعد روابط منطقه‌ای رابطه تاجیکستان با ایران و افغانستان تا زمانی که وجود این دولتها تهدیدی برای حیات دولت سکولار محسوب نشود، ادامه خواهد داشت. پیوندهای فرهنگی بین اینها ادامه پیدا می‌کند هرچند تاجیکها در پی کسب جایگاه بیشتری در تاریخ ایران هستند. در قبال تهدید فعالان اسلامی دولت اصول سکولاریسم را مطرح کرده که از زمان استقلال بر آن اصول شکل گرفت. در کل اصول سکولار در بین ملتهای گوناگون متفاوت است. سکولاریسم زمانی رخ می‌دهد که دولت نسبت به آموزه و عمل مذهبی بی‌طرف باشد. در قزاقستان و تاجیکستان سکولاریسم در مقابل تهدید فعالیت رادیکالهای مذهبی و خطر انقلاب اسلامی از سوی دولت اتخاذ می‌شود و هدف از آن حفظ ثبات و نظم در کشور است. در این حال اگر دولت به نیازها و خواسته‌های مردم در زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی توجهی نکند، امکان دارد فعالیت‌های اسلامگرایان از تهدید به واقعیت تبدیل شود. به علاوه در محیط امنیتی دوره پس از ۱۱ سپتامبر دولتها نیازمند ایجاد فضایی برای مردم هستند تا آنها بتوانند نیازهای خود را بدون ترس از مجازات به گوش دولتمردان برسانند و در این حال اصول سکولاریسم و دموکراسی می‌تواند پاسخگو باشد. اسلامگرایان تلاشهای جدی برای حمایت مردم در این زمینه بدون اعمال خشونت انجام داده و در این حال هیچ تلاشی برای جلب حامیان انجام نمی‌دهند بلکه فعالیتهای دولت صرفا می‌تواند مردم را به سمت آنها سوق دهد و شکاف بین دولت و ملت را تعمیق دهد. حال باید دید آیا دولت‌های سکولار مذکور می‌توانند با ادعای دموکراسی و آزادی همه جانبه زبانی و مذهبی از گرایش هر چه بیشتر مردم به گروه‌های اسلامی مخالف دولت جلوگیری نمایند یا خیر؟

منابع

۱. احمدی، حمید. (۱۳۸۱) "جهانی شدن: هویت قومی یا هویت ملی"، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۱
۲. اسپرینگز، توماس. (۱۳۸۰) "فهم نظریه های سیاسی"، ترجمه فرهنگ رجایی. تهران، آگاه
۳. تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۴) "روایت غیریت و هویت در میان افغانستانیان". تهران، فرهنگ گفتمان
۴. چلبی، مسعود. (۱۳۸۷) "هویت قومی و رابطه آن با هویت ملی". (اموراجتماعی وزارت کشور)
۵. زواری، سید عبدالمجید. (۱۳ فروردین ۱۳۸۳) "هابرماس و بحران هویت". (پایگاه اطلاع رسانی اقتصاد)
۶. سروش، عبدالکریم. (شماره ۳۰) "ذهنیت مشوش، هویت مشوش". (کیان)
۷. شرفی، محمدرضا. (۱۳۸۰) "جوان و بحران هویت". (تهران، نشر سروش)
۸. صفورایی پاریزی، محمد مهدی. (شماره ۲۷) "مجله دیدار آشنا"
۹. عبدالحی، محمد. (۱۳۷۴) "بحران هویت دینامیسم و مکانیسم تحول هویت جمعی در افغانستان". (نامه انجمن جامعه شناسی، دفتر اول)
۱۰. علیخانی، علی اکبر. (۱۳۸۶) "هویت و بحران هویت". (تهران، جهاددانشگاهی)
۱۱. فی، برایان. (۱۳۸۴) "فلسفه امروزی علوم اجتماعی". ترجمه خشایار دیهیمی، (تهران، نشر طرح نو)
۱۲. قوام، عبدالعلی. (۱۳۸۶) "روابط بین الملل/نظریه ها و رویکرد ها". (تهران، سمت)
۱۳. کاستلز، امانوئل. (۱۳۸۰) "عصر اطلاعات / قدرت هویت". مترجم حسن چاووشیان. (طرح نو. ج ۲)
۱۴. کریمی، وهاب. (۱۳۸۸) "جمعیت و امنیت اجتماعی". (معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد، تهران)
۱۵. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۷) "تجدد و تشخص". ترجمه ناصر موفقیان. (تهران، نشر نی)
۱۶. لطف آبادی، حسین. (۱۳۸۱) "روانشناسی رشد(۲)". (تهران، سمت)

۱۷. لوزیک، دانیل. (۱۳۸۳) "نگرشی نو در تحلیل مسائل اجتماعی". ترجمه سعید معیدفر. (تهران، نشر امیرکبیر)
۱۸. مقصودی، مجتبی. "تحولات قومی در افغانستان". (مؤسسه‌ی مطالعات ملی)
۱۹. هودشتیان، عطا. (۱۳۸۱) "مدرنیته، جهانی شدن و افغانستان". (تهران، چاپخس، چاپ اول)
۲۰. یوسفی، نریمان. (۱۳۸۳) "شکاف بین نسل‌ها". (تهران، نشر جهاددانشگاهی)
21. Altoma, Reef 1994 "The Influence of Islam in Post-Soviet Kazakhstan" in Manz, Beatrice F. (ed.) *Central Asia in Historical Perspective*. Boulder: Westview Press
22. An-Na'im, AA (2008) "Islam and the Secular State: Negotiating the Future of Shari'a". Cambridge, Massachusetts & London, England: Harvard University Press.
23. Atkin Muriel (1994) "Tajiks and the Persian World" in Manz, Beatrice F. (ed.) *Central Asia in Historical Perspective*. Boulder: Westview Press.
24. BBC News 2009 "Country Profile: Kazakhstan" URL: http://news.bbc.co.uk/2/hi/asia-pacific/country_profiles/1298071.stm (accessed 29/6/2009)
25. BBC News (2009) "Country Profile: Tajikistan". URL: http://news.bbc.co.uk/2/hi/asia-pacific/country_profiles/1296639.stm (accessed 29/6/2009)
26. Benard, Cheryl (2004) "Central Asia: 'Apocalypse Soon' or Eccentric Survival" in Rand Corporation *The Muslim World after 9/11*. URL: http://www.rand.org/pubs/monographs/2004/RAND_MG246.pdf (accessed 8/6/2009)
27. Bourdieu, P.(1984) "Distinction: A Social Critique of the Judgement of Taste", London: Routledge.
28. Brass, P (1991) "Ethnicity and Nationalism, Theory and Comparison", Sage Publications"
29. Brown, R.J. and Turner J.C (1981) "Interpersonal and intergroup behaviour", Oxford
30. Carlidge, Cheresse & Charles Clark (2001) "The Central Asian States". San Diego: Lucent Books Inc.
31. Constantine, Elizabeth A. 2007 "Practical Consequences of Soviet

- Policy and Ideology for Gender in Central Asia and Contemporary Reversal” in Sahadeo, Jeff & Russell Zanca (eds.) *Everyday Life in Central Asia: Past and Present*. Bloomington & Indianapolis: Indiana University Press.
32. Constitution of the Republic of Kazakhstan: http://www.ifescentralasia.kg/Kazakhstan/ENG/conste_kaz.html (accessed 20/7/2009)
33. Constitution of the Republic of Tajikistan: <http://www.unhcr.org/refworld/type/LEGISLATION/,,TJK,3ae6b50910,0.html> (accessed 20/7/2009)
34. Dannreuther, Roland (1994) *Creating New States in Central Asia: The strategic implications of the collapse of Soviet power in Central Asia*. Adelphi paper 288UK: Brassey's.
35. farhangistan.net/
36. Gunn, T. Jeremy (2003) "Shaping an Islamic Identity: Religion, Islamism, and the State in Central Asia". *Sociology of Religion*, vol. 64, issue 3.
37. Haghayeghi, Mehrdad (1995) *Islam and Politics in Central Asia*. NY: St. Martin's Press.
38. hawzah.net/Hawzah/Magazines/NumberList.aspx?LanguageID=1&MagazineID=3814
39. Held, David. (1991) "democracy, the nation-state and the global system", *economy and society*, 20(2)
40. ICG (International Crisis Group) *Central Asia: Islam and the State*. ICG Asia Report No. 59. Osh/Brussels.
41. Johnson, Allan (1997) *The Blackwell Dictionary of Sociology*, Blackwell publishers.
42. Johnson, Rob (2007) *Oil, Islam and Conflict: Central Asia since 1945*. London: Reaktion Books Ltd.
43. Karagiannis, Emmanuel (2007) "The Rise of Political Islam in Kazakhstan: Hizb Ut-Tahrir al-Islami". *Nationalism and Ethnic Politics*, Vol. 13.
44. Karagiannis, Emmanuel (2006) "The Challenge of Radical Islam in Tajikistan: Hizb ut-Tahrir al-Islami". *Nationalities Papers*, Vol. 34, Issue 1.
45. Khalid, Adeb (2007) *Islam after Communism: Religion and Politics in Central Asia*. Berkeley: University of California Press.